

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بسیاری از آیات و یا جزء و یا کل آیات قرآنی در مباحثی است که چون مورد دقت قرار نگرفته، به طور سطحی به آن‌ها استدلال می‌شود و همچنین هم روایاتی. از جمله حدیث متواتر ثقلین است که زیاد بر سر زبان‌ها جاری است، اما در این حدیث دقت نشده است. حتی بر خلاف مقصود و مراد به این حدیث استدلال می‌شود، این است که ما تتمه‌ای در بیان احتمالات این حدیث داریم. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۱ یا «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۲ «أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ»^۳ «أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ»^۴ «أَتَمُّ مِنَ الْآخِرِ»^۵ «أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرِ»^۵ «أَدْوَمُ مِنَ الْآخِرِ» که این پنج تعبیر است، چنانکه عرض کردیم.

در دو بعد راجع به ثقلین بحث شده است. مباحثی که باید طرح کنیم، اولاً «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي» آیا کسی که تارک است و مخلف است ثقلین را، خود شامل ثقلین است یا احد الثقلین است یا خارج من الثقلین است؟ از سه احتمال خارج نیست، روی احتمال بحث می‌کنیم. «إحتمالات العدة الرسول هو الثقلان و يترك الثقلين بعد وفاته أو هو فاقد الثقلين و يخلف و تارك للثقلين أو هو أحد الثقلين و يخلف ثقلاً بديلة و ثقلاً آخر غير» احتمالات است. احتمال اول این

۱. الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۹؛ جامع أحاديث الشيعة، ج ۳۱، ص ۶۸.

۲. الأمالی (للصدوق)، ص ۵۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۶۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۳۶، باب ۷.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۳۸.

۵. الخصال، ج ۱، ص ۶۵.

است که خود رسول الله (ص) مجمع الثقلین است، دارای دو بعد است، پیغمبر بزرگوار نمودار دو نوع وحی است، یکی وحی قرآنی که در اعماق وجود رسول الله (ص) ریشه دوانیده و یکی هم وحی سنتی که در حاشیه وحی قرآنی است.

«إِنِّي مُخَلَّفٌ»، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» یعنی «تَارِكٌ فِيكُمْ نَفْسِي» خودش را، منتها خودش دو بعدی است؛ یک بعد کتاب الله است که ثقل اکبر است و یک بعد عترت است که ثقل اصغر است. اما این جا باید معنا کرد، درست است پیغمبر دارای دو بعد است، یک بعد کتاب الله است و یک بعد رسول الله است و کتاب الله ثقل اکبر است و رسول الله ثقل اصغر است، اما «تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» یا «مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» به عنوان اینکه ثقل اکبر را بعد از خود گذاشته و ثقل اصغر را بعد از خود گذاشته است. ثقل اکبر را داشته که گذاشته، اما ثقل اصغر که در رسول الله نبوده است.

پاسخ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» الثقل الأكبر هو کتاب الله، ترک کتاب الله نفسه بلا بدیل، لا بدیل لکتاب الله تعالی أبدأً کتاب الله هو الأصل علی طول الخط و اما الثقل الأصغر المقصود من ترکه (ص) الثقل الأصغر هو ترک الرسالة هنا جهةً رسولیةً و جهةً رسالیةً، الجهة الرسولیة خاصةً برسول الهدی (ص) الثقل الأصغر الأول و الجهة الرسالیة هی استمراریة الرسالة المحمدیة (ص) فی المعصومین و هذا بدیل پس یک اصیل گذاشته و یک بدیل گذاشته است. جهت اصیل ثقل اکبر است که کتاب الله است، همان کتاب الله است، کم ندارد، زیاد ندارد. اما جهت بدیل عبارت از خود رسول الله است، من خود را در میان شما می گذارم، در چهره علی، در چهره حسن و حسین، در چهره فاطمه (س). این عنوان بدیل.

همان طور که خود رسول الله (ص) شامل و حیین است، وحی اصیل کتاب الله و وحی فرع «ما أَرَاكَ اللَّهُ» است، همان طور هم اصیل را کماکان، بدون کم و زیاد در بین کل مکلفین نهاده است، تا خود او حضور داشت «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ»^۱ حالا بعدی ها و اما ثقل اصغر، پیغمبر در یک بعد ثقل اصغر است، این رسول کوچک تر از قرآن است، در آن جایی که قرآن و رسول را جدا حساب می کنیم. و بعداً پیغمبر بزرگوار برای خود خلیفه قرار داد، برای قرآن خلیفه قرار نداد، قرآن خلیفه ندارد، خودش است. «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»، «أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ، أَغْظَمُ، أَمُّ، أَطْوَلُ، أَدْوَمُ».

۱. ق، آیه ۴۵.

«رسول الله (ص) هو مجمع الثقلين بما أوحى الله سبحانه و تعالى إلى قلبه المنير وحين اثنين، وحي القرآن اصلاً و وحي السنّة فرعاً و محمّد هو القرآن و القرآن هو محمّد و محمّد هو السنّة و السنّة المحمّدية هي محمّد» به این معنا. یک شخص دو بعدی است، این دو بعد را در میان امت اسلام نهاده است. این احتمال اول بود. احتمال مقابل: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» ثقلین کتاب الله است، پیغمبر کتاب الله نیست. «وَ عَثْرَتِي» پیغمبر هم عثرت نیست، پیغمبر چیزی که نیست، آن دو بعدی که پیغمبر نیست که یک بعد کتاب الله است - نمی‌خواهیم تصدیق کنیم، احتمال را عرض می‌کنیم - یک بعد کتاب الله است و یک بعد عثرت است، پیغمبر نه عثرت خود است و نه کتاب الله است.

ولكن احتمال غلط است، چگونه پیغمبر چیزی را که ندارد «تَارِكٌ فِيكُمْ»؟ ما ترک باید متعلّق به شخص باشد. ارتباط اصلی و یا ارتباط فرعی باید با آن شیء داشته باشد تا ترک کند، «فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ»^۱ یا «نِصْفُ مَا تَرَكَ»^۲ باید یک چیزی داشته باشد که بگذارد. پس این ثقلین یا به احتمال اول، باید هر دو در رسول الله (ص) باشند تا ترک کند و یا اگر هر دو نیستند، یکی است، آن یکی کدام است؟ رسول الله این ثقل اصغر است، ثقل رسولی است و ثقل اکبر کتاب الله است. «مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ»^۳ ثقل اصغر بودند، قرآن نمی‌دانست. «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»^۴ بود، اما این را نداشت. اول وحي در بعد محمّدی داشت، اداره‌کننده و ظایف رسول الله (ص) قبل از وحي اصلی قرآن «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا»^۵ «نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۶.

پس احتمال دوم را رد می‌کنیم، تقسیم می‌کنیم: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» یکی را داشت متعلّق به خود و یکی هم منفصل از خود. آن که متعلّق به خود او است و داشت، عبارت از رسول بودن، رأس الزاویه ثقل اصغر بود. این رأس الزاویه ثقل

۱. نساء، آیه ۱۱.

۲. همان، آیه ۱۲.

۳. هود، آیه ۴۹.

۴. شوری، آیه ۵۲.

۵. همان.

۶. نور، آیه ۳۵.

اصغر، خلیفه‌ای که از خود پایین‌تر است، قرار می‌دهد. «و لا ریب أن عترة الرسول (ص) هم علی من هاشم الرسول من ناحية كونهم من الثقل الأصغر فللثقل الأصغر بعدان اثنان و للثقل الأكبر بعداً واحداً» بعد واحد همان قرآن است و ثقل اصغر دارای دو بعد است. «بعدان قریبان مع بعضهم البعض و لیس بعیدین» دو بعد است. یکی مخلف است.

- قبل از رسالت هیچ کدام از این ثقل‌ها را نداشت.

- ثقل اصغر که بود، معنی ثقل اصغر چیست؟ معنای ثقل اصغر این است که این استعداد به اندازه‌ای قوی است که قابل تقبیل ثقل اکبر است و لذا قبل از نزول وحی قرآن «لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مُنْذُ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَفْضَلَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ سَبِيلَ الْمَكَارِمِ»!

- در زمان حیات رسول الله، حضرت امیر ثقل اصغر بودند؟

- خیر.

- با همه این‌ها ثقل اصغر است.

- خلافت است، ثقل اصغر بالفعل که با ثقل اکبر بشود نه، بدون ثقل اصغر بله، پیغمبر بزرگوار قبل از نزول قرآن بدون ثقل اکبر، ثقل اصغر بود، با ثقل اکبر، مجمع الثقلین بود، دو بعدی بود. پس در احتمال دوم یک ثقل که «تارک»، نه این است که قرآن خلیفه پیغمبر است، «تارک امامی» قرآن امام رسول الله بود و امام ائمه بود و هست و خواهد بود. «تارک امامی» مگر خلیفه باید پایین‌تر از مستخلف باشد؟ سه حال است: «الخلیفة قد یخلف من هو أقوى من المستخلف عنه أو أدنى منه أو مثل البعض، رسول الله خلیفة المسيح و أقوى منه، أ لیس هکذا؟ رسول الله خلیفة المسيح، خلیفة فی استمراریة الرسالة و لکن هو یشمل علی رسالة الأقوی من السید المسيح» منافات ندارد، هم سنخ هستند، سنخ، سنخ رسالتی است، ولی اقوی است.

همچنین قرآن، «تَارِكٌ فِیْكُمْ» قرآن را، «مُخَلَّفٌ فِیْكُمْ» قرآن را، «تَارِكٌ» به عنوان خلیفه، «مُخَلَّفٌ» به عنوان خلیفه، ولی خلیفه اقوی از نبی است. این قرآن اقوی از رسول است، نه از جهت شامل ثقلین بودن، از جهت رسول بودن، این دو را در مقابل هم بگیریم. «إِنِّي مُخَلَّفٌ أَوْ إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي»

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۳، ص ۸۲؛ نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۳۰۰ (با اندک تفاوت).

جمع بندی مطلب این است که آنچه را پیغمبر داشت، گذاشت، نه آنچه را نداشت، آنچه را داشت کتاب الله بود که امام رسول الله است و خود رسول بود که در بعد دوم، استمرار رسالت خود را در دوازده امام (ع) به عنوان ولایت شرعیه کلیه و در فاطمه صدیقه زهرا (س) به عنوان عصمت و تقوی و معرفت نهاده است که تمام این ها مستند هستند. اگر الآن زهرا (س) بود، از چه کسی تقلید می کردید؟ همه مجتهدین از زهرا تقلید می کردند. رجولت شرط است، حرف بی ربطی است. تمام مجتهدین، شیخ انصاری ها، شیخ طوسی ها، همه، اجتهاد می داند، از ایشان باید تقلید کنند. نمی خواهیم بگوییم قضیه امامت و ولایت است.

بحث دوم: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَوْ مُخَلَّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ» یعنی «ترکت کلی و خلقت کلی، بفقدهانی لا تفقدون الثقلین» جسم رفت، روح باقی است. «جسم رسول الله و بدنه متوفی، مرتحل و لکن روح الرسول (ص) من الناحية الأعلى فی القرآن موجود» قرآن، کتاب الله «من ناحية الثقل الأصغر إستمرارية رسالته فی الأئمة (ع) من بعده» این بحث اول بود. بحث دوم، این ثقلین که در حدیث متواتر ثقلین معرفی شدند: «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱ روی چه حسابی است؟ به حساب عصمت هر دو است، باید هر دو معصوم باشند، هم ثقل اکبر معصوم باشد و هم ثقل اصغر معصوم باشد «و لکن هنا سؤال قد يكونان معصومان و لکن مفترقان فی شرعة الله تعالى موسى (ع) و محمد (ص) هما رسولان من أولى العزم من الرسل و لکن مفترقان فی بعض الأحكام» مگر چنین نیست؟ مگر شریعت موسی و شریعت محمد در هر جهت توافق دارند؟ خیر، با اینکه هر دو معصوم هستند. این سؤال بود.

پاسخ: «قد يكونان معصومان مختلفی الدّور فی شرعة الله تعالى و قد يكونان معصومان متفقی الدّور فی شرعة الله تعالى و هذا هو البحث». «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ»، «فِيكُمُ» یعنی کسانی که مکلف هستند به این شریعت اخیره إلى يوم الدّین. کسانی که به این شریعت اخیره إلى يوم الدّین مکلف هستند، باید این ثقلین معصومین متوافقه فی کل الجهات باشند، «لا يشدّ أحدهما عن الآخر و لا الآخر عنهم و لا فی شیء واحد [...]» این معنی «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» است، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»، «حَتَّى يَرِدَا» چیست؟ می خواهد بگوید آن جا «يَفْتَرِقَا»؟ خیر، آن جا دیگر جای حاکمیت قرآن و عترت نیست، آن جا جای جزا

۱. الأملی (للصدوق)، ص ۵۲۳.

است. «يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» جای جزا است، چرا؟ برای اینکه قبل «يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» عالم تکلیف است. عده‌ای وارد بزرخ شدند، ولكن کسانی که هنوز زنده هستند، در عالم تکلیف هستند. کسانی که در عالم تکلیف هستند، دو ثقل در این جا محوریت دارد: کتاب الله و عترت رسول الله (ص).

در این ثقلین «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»، «لَنْ يَفْتَرِقَا الْقُرْآنَ عَنِ الْعِتْرَةِ وَ لَا الْعِتْرَةَ عَنِ الْقُرْآنِ، لَا يَخْتَلِفَانِ وَ لَا يَتَخَالَفَانِ وَ لَا يَتَفَاوِثَانِ، بَلْ يَتَفَاوِثَانِ وَ يَتَّفِقَانِ فِي كُلِّ شَيْءٍ فِي كُلِّ الْأَدْوَارِ التَّكْلِيفِيَّةِ لِكُلِّ الْمَكْلُوفِينَ مِنْذُ بَزْوِغِ رِسَالَةِ الْمُحَمَّدِيِّ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» به این معنی است.

- دلالت عصمت ائمه هم هست؟

- بله. مطلب دیگر که در ضمن عرض کردم و ایشان اشاره فرمودند، غیر ممکن است دو چیز صد درصد با هم متفق باشند، مگر اینکه هر دو معصوم باشند، اگر هر دو معصوم نیستند، اختلاف دارند، چون احاطه علمی کلی نیست. اگر یکی معصوم است و دیگری معصوم نیست، باز اختلاف دارند، مگر علماء اختلاف ندارند؟ مگر خود علماء با معصومین اختلاف ندارند؟ معصومین که یکسان حرف می‌زنند، پس چرا علماء یکسان حرف نمی‌زنند؟ «اختلاف العلماء عن المعصومين بين اختلاف القاصر و اختلاف المقصّر، أقل شيء اختلاف القاصر، المهم أن الاختلاف موجود. فقولہ (ع): «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا»، «لَنْ يَفْتَرِقَا» أبداً في آيةٍ مرحلةٍ من مراحل الشريعة الرّبّانية على طول الخطّ «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». دلیل بر این است که همان‌طور که کتاب الله معصوم است و نه تنها رسول الله که رأس الزّاویه عترت است، معصوم است، بلکه استمرار رسالت رسول الله (ص) که ائمه هستند نیز، معصوم هستند. پس به برادران سنی عرض می‌کنیم: ما سه معصوم داریم، دو معصوم نداریم، یک معصوم کتاب الله است و یک معصوم رسول الله است و یک معصوم عترت رسول الله است. اگر عترت رسول الله معصوم نبودند، «إِنِّي تَارِكٌ» غلط بود.

- آن‌ها رسول الله را هم معصوم نمی‌دانند.

- آن‌هایی که معصوم می‌دانند. مطلب همگانی است، عده زیادی معصوم می‌دانند. اگر هم احیاناً کسانی معصوم ندانند، در بیان شریعت معصوم می‌دانند، ولی در عمل مطلب دیگری است. بنابراین از نتایجی که ما از حدیث متواتر ثقلین می‌گیریم، این است که این کتاب الله و عترت رسول الله هر دو معصوم هستند و هر دو معصوم در یک زمان هستند، در یک دور هستند، نه مثل موسی و ابراهیم، نه مثل

موسی و خاتم النبیین، خیر، آن‌ها اختلاف به حساب وحی است. «فالتَّجِیةُ: أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ بَيْنَ كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَةِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ بَعْبَارَةٍ أُخْرَى وَ السَّنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَمَا فِي حَدِيثِ الْمَتَوَاتِرِ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي» حامل السنَّة هم العترة، جماعات عدَّة یحملون سنَّة رسول الله و لكن ليس معصومين بل أحياناً مأثومين» ابوهريه خيلي نقل کرده، اما دروغ هم گفته است، اشتباه هم کرده است. عترت هستند، علی است، حسن است، حسين است، ائمه (ع) است، زهرا است، این‌ها هستند که اگر چیزی را از رسول الله (ص) نقل کرده‌اند، عين نقل رسول الله عن الله است، ذرّه‌ای بالا و پایین نیست، نه قصور است، نه تقصیر است، نه اشتباه است، نه تقيه است، این‌ها نیست.

و اگر ائمه معصومين (ع) تقيه‌هایی دارند که زیاد هم نیست و خیلی کم است، به حساب مراجعه به کتاب الله است و لذا ما الآن تقيه نمی‌کنیم، چرا؟ چون کتاب الله محور نیست. چرا ما تقيه کنیم؟ چرا ما در فتوا تقيه کنیم؟ برای اینکه مردم به کتاب الله مراجعه می‌کنند، ولی نمی‌کنند. و اما ائمه (ع) به شیعه و مسلمين یاد داده بودند که مرجع کتاب الله است و ما هم گونه‌گون حرف می‌زنیم، بعضی وقت‌ها برای حفظ جان خود، برای حفظ اهم بالفعل مطالبی بر خلاف واقع می‌گوییم. به احتمال اینکه شما به کتاب الله مراجعه می‌کنید.

«وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» پس اگر ما افتراق دیدیم، چه می‌فهمیم؟ «إِذَا رَأَيْنَا افْتِرَاقًا بَيْنَ حَدِيثٍ وَ آيَةٍ قُرْآنِيَةٍ مَا ذَا نَحْكَمُ؟ نَقُولُ هَذَا الْحَدِيثُ كَذِبٌ أَوْ لَا، حَدِيثٌ ثَقَلِينِ كَذِبٌ؟ لَا، بَلْ هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي يَفْتَرِقُ كِتَابَ اللَّهِ هَذَا كَذِبٌ، كِتَابَ اللَّهِ كَذِبٌ؟ لَا» کتاب الله که اصل مسلم صد درصد در کل ادوار تکلیف است إلى يوم الدين برای مکلفين که قابل تکذيب نیست. بنابراین «هنا تفترق السنَّة عن الحديث، أحداثٌ و أحداثٌ حائلةٌ حصلت في ما روى عن رسول الله (ص) كأصل و عن أئمة أهل البيت (ع) كفرع» ابتلائی که روایات دارد، قرآن ندارد. ولی وضع ما جریان را به عکس کرده است، در مورد روایات بارها عرض کردم، روایت؛ جعل، روایت؛ تقطیع، روایت؛ تقيه، روایت؛ منسوخ، روایت؛ نقل به معنا، روایت؛ معنی آن را نفهمیدیم، قرآن چنین نیست، قرآن «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»، «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» ابين بيان، اوضح واضحات از نظر تعبیری و دلالتی قرآن شریف است.

۱. آل عمران، آیه ۱۳۸.

بنابراین اگر ما اختلافی بین قرآن و حدیث دیدیم، نباید قرآن را برای یک حدیث خراب کنیم، این حدیث خراب است، این حدیث جعل است، یا اینکه به معنای آن توجه نمی‌کنید یا قابل تأویل است، یا قابل تأویل هم نیست، صریحاً بر خلاف ظاهر کتاب الله است یا بر خلاف نص کتاب الله است. از چند حال خارج نیست، «الحدیث إِمَّا نَخَالِفُ لِلنَّصِّ الْمُسْتَقَرِّ بِالْكِتَابِ اللَّهُ أَوْ الظَّاهِرِ الْمُسْتَقَرِّ بِالْكِتَابِ اللَّهُ أَوْ لَا يُوَافِقُ لَا ظَاهِرًا مُسْتَقَرًّا وَلَا نَصًّا مُسْتَقَرًّا» موافقت ندارد، قبول نمی‌کنیم. فقط در صورتی قبول می‌کنیم که یا موافق نصّ مستقر باشد، مستقر که می‌گوییم یعنی نصّی که فکر کرده باشیم، دقت کرده باشیم و مطلب را از خود قرآن استخراج کرده باشیم. یا موافق نصّ مستقر کتاب الله است یا موافق ظاهر مستقر کتاب الله است. و محور کتاب الله است. نمی‌شود این زرد و سرخ‌هایی محور باشد که با طلا مختلط هستند، محور باید محک باشد، محک محور است، کتاب الله محور است. ما چگونه به این حوزه‌ها و این مردم بفهمانیم که مسلمان هستند و بدتر از هر غیر مسلمانی هستند که هر حدیث ضعیفی را بر قرآن شریف مقدم می‌دارند. و جای تکرار نیست و نباید بیشتر بحث کنیم، چون همه برادران با مفاهیم اصیل قرآنی در بعد اصطدام و احتکاک حدیث با قرآن شریف، آشنا هستند. «و لا نقبل حدیثاً إلا ما وافق کتاب الله تعالی أو لم یوافقه و لم یخالفه مثل رکعات صلاة العشر و صلاة الیومیه» این مطلب را خیلی کم داریم و در موارد دیگر «و لا نَقْفُ ما لیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کُلُّ أُولَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۲.

حدیث عرض مطلب را بیان می‌کند، به جلد اول مراجعه کنید. حدیث العرض. آیات عرض و احادیث عرض، اگر آیات عرض نداشتیم، احادیث عرض هم نداشتیم، عرض سر جای خود بود. اگر مرجع تقلید نفرماید و شاگردان هم از او نقل نکنند که آنچه بر خلاف فرمایش ایشان بود، قبول نکنید، باز هم ما قبول نمی‌کردیم، چون او مرجع تقلید است، او ادعا می‌کند من مستخدم او بودم. «فلو لا آیات العرض علی کتاب الله و احادیث العرض المتواترة علی کتاب الله تعالی لکنّا نقول ما نقوله حالیا» باید بر محور و مصدر عرض بشود، آنچه را که با مصدر موافقت ندارد و یا بدتر؛ مخالفت دارد، «نعرضه عرض الحائط» یا اینکه «بتردد فیه» نمی‌دانیم گفتند یا نگفتند،

۱. نحل، آیه ۸۹.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

چون «لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» بنا براین ما قبول نمی‌کنیم، ولكن این «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ» یا اینکه آنچه از پیغمبر بزرگوار نقل شد، حضرت در آن خطبه منا فرمودند، «قام خطيباً في منى و قال: قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَتَكُثُرُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَمَا جَاءَكُمْ مِنْ حَدِيثٍ يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ مِنْ حَدِيثٍ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»^۱ و روایات دیگر.

«ما جاءكم من حديث من بر أو فاجر فأعرضوه على كتاب الله» صحبت اینکه راوی قوی است و ضعیف است و موثق است و حسن است، این حرف‌ها فایده‌ای ندارد، رجال اصلاً فایده‌ای ندارد، شاید نساء برای بچه درست کردن فایده داشته باشد، ولی رجال اصلاً فایده‌ای ندارد. احادیثی که شما در نظر می‌گیرید موافق است، شمر بن ذی الجوشن نقل کند، قبول می‌کنیم. نه چون شمر گفته، چون خدا گفته است. مخالف است، اگر صد سلمان با هم قسم حضرت عباس بخورند، رو به قبله بایستند و قسم بخورند، می‌گوییم شما اشتباه فرمودید، چون شما معصوم نیستید، اگر هم معصوم باشید، معصومی هستید که پایین‌تر از قرآن هستید. بر فرض محال اگر در حضور معصوم امام صادق (ع) بودیم و مطلبی بر خلاف «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲ می‌فرمودند، می‌گفتیم شما امام صادق نیستید، شما جعفر بن محمد الصادق نیستید، ما اشتباه کردیم. به قرآن نمی‌شود گفت شما تورات هستید، قرآن، قرآن است. ولی شما امام صادق نیستید، برای اینکه محال است امام صادق بر خلاف قرآن بگوید. وقتی خود رسول الله «إِنْ أَتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»^۳ اصل کیان رسول و کیان رسالت اتباع ما یوحی الی است که «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً»^۴ مطلب این است.

این هم احادیث عرض به صورت اجمال و به صورت اختصار، آقایان به جلد اول تفسیر مراجعه بفرمایید. راجع به تحریف هم بحثی نداریم، بحث صیانت قرآن از تحریف، راجع به هیچ کتابی این بحث را نکردند، راجع به قرآن بحث کردند. آیا تا به حال دیدید استاد مکاسب بحث کند: آیا این مکاسب تحریف شده است یا خیر؟ این

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۲. نور، آیه ۳.

۳. انعام، آیه ۵۰.

۴. نساء، آیه ۱۰۵.

کار را نمی‌کند. امثله تحریف شده است یا خیر؟ این کار را نمی‌کند. به کتاب قرآن که رسیدند، شیطنت آن‌ها گل کرده است. راجع به اینکه ظاهر کلمات مجانبین حجّت است یا خیر، بحث نمی‌کنند، راجع به قرآن بحث می‌کنند که ظاهر آن حجّت است یا خیر. راجع به کلمات دیگران، ولو سفیهان، ابله‌ها و دیوانه‌ها بحث نمی‌کنند که آیا ظنّی الدّلالة است یا قطعی، قرآن ظنّی الدّلالة است یا قطعی است؟! تمام اهانت‌ها را به کتاب الله می‌کنند، تمام حماقت‌ها را که ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها هم نمی‌توانستند بکنند، این ابوجهل‌ها و ابولهب‌های ریش و عمامه‌دار می‌کنند، سنّی باشد، شیعه باشد، هر چه باشد، بر خلاف کتاب الله می‌کنند.

و اصل مطلب این است که «توافق امرین اثین الشیطنة الإستعمارية الإستعمارية و حمرة المسلمین» هر دو با هم، وقتی درب خانه بسته است، دزد نمی‌تواند داخل شود، درب خانه را باز بگذارند، اتاق‌ها را باز بگذارند، دزد وارد می‌شود و دزدی می‌کند. تو بیشتر از دزد مقصر هستی، چون درها باز بوده و دزد آمده، این‌جا هم همین‌طور است، استعمار از ابتدا فهمید که خطرناک‌ترین چیزی که از شهود این‌ها، حیونت‌های این‌ها و انحرافات این‌ها جلوگیری می‌کند، قرآن است و لذا از اول و از زمان پیغمبر شروع کردند. چرا از زمان پیغمبر؟ «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ وَ سَتَكُثُرُ» چرا زمان خود پیغمبر؟ از ابوهیره‌ها و همین‌ها، از یهود و نصاری و از شیعه مرتضی علی و شیعه عمر درست کردند و جعل احادیث و جعل و جعل که کتاب الله را محو کنند و لذا عمر مدّتی مجبور شد، نمی‌خواهیم بگوییم کار درستی بود یا نه، عمر گفت اصلاً حدیث را قبول نداریم، از یک بعد بد نبود. از بس روی «حدّث فلان عن فلان» مانور می‌دادند، معنعن شده بودند، کتاب الله کنار رفت.

از زمان خود رسول الله (ص) می‌خواستند کتاب الله کنار برود، ولی بالاخره آن را کنار هم گذاشتند. متن کتاب الله از نظر معنا و از نظر معرفت و از نظر علوم کنار رفت، فقط لفظ آن باقی ماند. آن هم دست گدایان «یس * وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمِ» ده شاهی بده! روی این حساب است که ما باید تمام بناها را خراب کنیم، تمام بناهای علمی که محور قرآنی ندارد، بنای فلسفه، بنای عرفان، بنای منطق، بنای ادبیات، بنای فقه، بنای اصول، تمام بناهایی که محور قرآنی ندارد و محور حدیثی دارد و محور خیالی دارد و محور «قال فلان» دارد، تمام این‌ها باید از ریشه به طور کلی خراب شود. تمام این استخرهای پر از لجن باید خالی شود و آب زلال مجدداً وارد آن شود.

ما باید دین خود را بر امام زمان‌های خود عرض کنیم، امام زمان‌های ما قرآن است. دین خود رسول الله به معرض کتاب الله بود و به حساب کتاب الله «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»^۱ ما جان رسول الله را در میان خود نابود کردیم، پیغمبر را در میان حوزه‌های خود اعدام کردیم، مگر اعدام پیغمبر چیست؟ اصل شخصیت رسول الله قرآن بود، ما قرآن را در میان خود نابود کردیم. مثل اینکه پیغمبر حضور داشته باشد و ما به همه اعتنا کنیم، به جز پیغمبر، به هر کسی اقتضا کنیم، به جز پیغمبر، حرف هر کسی را قبول کنیم به جز حرف پیغمبر، پیغمبر فقط برای تظاهر است. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۲ و يقول في آيةٍ أخرى: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۳ صغری، کبری قرآنیة و نتیجة: کلّ الحوزات العلمیة الإسلامیة ملعونة الله و الرسول» برای اینکه رسول مهجور است، قرآن که مهجور است، رسول هم مهجور است. «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

ما به این مقدار از مقدمات قرآنی اکتفا می‌کنیم. و راه این است، با اینکه پنجاه سال است این ناچیز در کتاب الله دقت می‌کنم و فکر می‌کنم، بحث می‌کنم و می‌نویسم، مباحثه می‌کنم، مع ذلک همیشه نیازمند به کتاب الله هستیم و علی طول الخط باید فکر کنیم. این بحث سومی است که ما در تفسیر قرآن مشغول هستیم، ولو عدد شما کم است، اما نیروی معرفتی و ایمانی شما بسیار زیاد است، هر کدام از شما می‌توانید به یک منطقه‌ای موج قرآنی بدهید و لون قرآنی بدهید. بحث‌هایی که ما شروع می‌کنیم، این‌گونه است. محور اولی معرفت چیست؟ چون قرآن بنیاد معرفت و کانون معرفت و اساس معرفت و شناخت حقایق اصلیه ربانیه است، بنیاد معرفت کجا است؟ باید در خودمان بیابیم،

«بَيْنِي وَبَيْنَكَ إِنِّي يُنَازِعُنِي فَأَرْفَعُ لِيَ لَطْفِكَ إِنِّي مِنَ الْبَيْنِ»

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. باید این حجاب را برطرف کرد، آنچه ما در درون داریم و این معصوم است و خداوند این مقام عصمت را در درون ما مقرر فرموده است که بر محور این مقام معصوم درونی، آخرین وحی الهی را که

۱. شعراء، آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵.

۲. فرقان، آیه ۳۰.

۳. احزاب، آیه ۵۷.

قرآن است، دریافت کنیم و این منشور ولایة الله را مطالعه کنیم و دقت کنیم، عبارت از فطرت است. فطرت نقطه اولی درخشان وجودی همه انسان‌ها و عموم مکلفین است. قرآن شریف با دو بیان راجع به فطرت صحبت کرده است، یک بیان صریح در دو آیه، «آیتان قرآنیان تتحدّثان عن الفطرة: «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱ فی سورة الرّوم بلفظة الفطرة و فی آیه اُخری فی سورة اعراف، يقول ربّنا سبحانه و تعالی: «وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا»^۲.

متأسفانه در هر دو آیه هم بحث نشده است. به تفاسیر مراجعه کنید، آیه ذر را چه کردند و آیه فطرت را چه کردند و چه نکردند. در آیه ذر تا کجا رفتند که هیچ بی‌معرفتی نمی‌تواند قبول کند، تا چه رسد بامعرفت. در آیه ذر، می‌گویند عالمی است، این عالم قبل از وجود انسان است، قبل از اینکه نطفه بشود، خداوند با این انسان قبل از وجود او صحبت کرده است. «وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى» از همه اعتراف گرفته است. «أخذ الإعراف بربوبيته الوحيدة من كلّ النّاس قبل ولادهم نقول من يذكر و لا أحد» شما یک نفر پیدا کنید، اگر چیزی قبل از ولادت ما باشد، «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكْنَا اٰبَاؤَنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُؤْتَبِرُونَ»، همه این «أَنْ تَقُولُوا»ها غلط است، برای اینکه شما نگویند ما غافل بودیم، همه این را می‌دانند. هیچ کس نمی‌داند، یک نفر نمی‌داند، حتی معصومین (ع) هم در یک جا نفرمودند ما به یاد داریم قبل از ولادت خدا به ما گفت: من هستم؟ گفتم: بله. چنین چیزی نداریم. چیزی که یک نفر از مکلفین به یاد ندارند، «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكْنَا اٰبَاؤَنَا» این حرف‌ها چیست؟ اصلاً مطلب دیگری است.

«آیتان بارزتان بیّنتان قرآنیان تدلّاننا علی أصل الفطرة الّتی فطر الله تعالی النّاس علیها، للإنسان میّزات عدّة، من أمیز المیّزات الإنسانیة بین کافة الخلیقة بمکلفین و سواهم «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» شما در دو آیه خوب مطالعه بفرمایید، در تفاسیر دیگر ملاحظه بفرمایید. ولی در تفسیر الفرقان ما مفصل‌تر از همه بحث

۱. روم، آیه ۳۰.

۲. اعراف، آیه ۱۷۲.

کردیم، نه مفصل همین طوری و روایات فریقین را هم در پاورقی ذکر کردیم، هم جلد روم، آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» که در حدود سی صفحه در آن جا بحث شده است و هم آیه ذر.

من در آیه فطرت درس استاد بزرگوار مرحوم آقای شاه آبادی را به یاد دارم، در اصل استاد آقای خمینی هم بود و در آیه ذر بحث استاد علامه بزرگوار در ۴۵ سال پیش را به یاد دارم، در منزلی از منازل قم هفت، هشت نفر بودند. من به هر دو ایراد دارم، ولی برای هر دو احترام قائل هستم که روی این آیات بحث می کردند. مرحوم آقای شاه آبادی حدود یک سال روی آیه فطرت بحث می کرد، هفته ای سه شب در مسجد جامع تهران منبر می رفتند و بحث معرفتی داشتند و نقطه انطلاق ما در تفسیر هم ایشان بود و واقعاً از ایشان تشکر می کنیم، اما معنای تشکر این نیست که هر چه فرمودند، قبول داریم. در باب فطرت مطالبی داشتند و ما از ایشان مطالبی استفاده کردیم و مقدار زیادی در راه بودند. اما مرحوم علامه بزرگوار که در آیه ذر صحبت می کردند، متأسفانه ایشان به عالم ذر قائل بودند، اصلاً عالم ذر یعنی چه؟

علامه طباطبایی که در آیه ذر بحث می کردند - در تفسیر هم دارند - یک عالمی قبل از عالم وجود برای انسان قائل شدند که این عالم ذر است. ما آیتاً و روایتاً این مطلب را از این دو آیه مبارکه استفاده می کنیم که ذر «أصل وجود الإنسان و أصل كيان الإنسان نفسياً و روحياً و معرفياً عبارة عن الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها» بحث اول در آیه فطرت است که حدود سی صفحه - ولو مختصر هم هست - ما در سوره روم بحث کردیم. و این دو آیه با هم هماهنگ هستند و هر کدام جهتی از جهات فطرت را بحث می کنند، آیه دوم هم آیه ذر است.

برای اینکه مقدمات بیشتر برای ما روشن شود، امتیازهای درونی که داریم، البته روح بوجه عام، ولی روح بوجه عام مثل یک مملکتی است، مملکت تهران دارد، قم دارد، جاهای مختلف دارد، دانشگاه دارد، بازار دارد، اداره دارد. روح انسان هم چنین است. «روح الإنسان مكتمل و مشتمل على نقطة أولى بَرّاقة و رائقة جداً و هي النقطة الأساس و نقطة الأساسية لإنسانية الإنسان عبارة عن الفطرة و بعد ذلك العقل و بعد ذلك الصدر و بعد ذلك القلب و بعد ذلك الفؤاد و اللبّ عواناً بين ذلك، لبّ العقل و لبّ الصدر و لبّ القلب و لبّ الفؤاد المتفئد بنور المعرفة الربّانية عبارة عن لبّ رسول الله (ص)» این ها مراتبی دارد.

منتها اگر ما بخواهیم ما در این چند شهر عشق و چند شهر معرفت قدم برداریم، نقطه اولی و نقطه اخیره فطرت است. این عجیب است، فطرت هم نقطه اولی است، قدم اول و هم قدم آخر. وقتی ما بخواهیم در معارف اسلامی وارد شویم، قدم اول قرآن است، قدم آخر هم قرآن است. این شهر عشق است، شهر معرفت است، شهر دانش است، شهر دید است، شهر شناخت است به تمام معنی الکلّمه. از اول قرآن است، در آخر قرآن است. اگر حوزه علمیه اسلامی بخواهد تشکیل شود، اول قرآن است، وسط قرآن است، آخر قرآن است، محور قرآن است، صادر قرآن است، مصدر قرآن است. فطرت هم همین طور است.

«و لله تعالى کتابان معصومان طلیقان علی طول الخطّ لکافة المکلفین إلی یوم الدین کتاب الفطرة و کتاب الشّرة» کتاب فطرت «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» و کتاب الشّرة القرآن. قرآن نقشی کامل و مفصل و بیان گر بر منطق بالاترین وحی از فطرت است و فطرت زمینه‌ای است «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً» چیست؟ «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». در تفسیر در جلد روم است که ما در آیه فطرت بحث خواهیم کرد، آنچه را که قبلاً نوشته‌ایم و در تفسیر است و اگر اضافاتی باشد، ما می‌توانیم تفهّم کنیم و بفهمیم بر مبنای قدم اول در تفسیر قرآن.

اگر ما بخواهیم معارف ربانیه را از روی فطرت بی‌رنگ و فطرت سالم، بدون مختل کردن افکار، بدون رنگ زدن به عینک‌های خود، صاف و روشن مرادات حق سبحانه و تعالی را بفهمیم، باید با فطرت سلیمه انسانیه وارد شویم. «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ». اگر از صراط مستقیم وارد شویم، راه شوسه‌تر و کوتاه‌تر و رساتر است و به مقصد بهتر می‌رسیم و معطلی ندارد که انسان مدام به این طرف و آن طرف بزند، این حرف‌ها نیست. به یاری خداوند ما با مطالعه بیشتر، مخصوصاً در اوقاتی که برای نماز شب بلند می‌شوید، مقادیری در مطالعه قرآن شریف مصرف کنید، بهترین اوقات خود را برای حفظ قرآن و مطالعه قرآن شریف صرف کنید.

امروز متعلّق به زینب کبری (س) است. یک شعله درخشان از عترت طاهره محمّديه (ص) است و ما برای ولادت ایشان و مثل ایشان جشن می‌گیریم، برای وفات و شهادت ایشان و مثل ایشان عزادار هستیم، اما ما در یک بعد دیگر باید

همیشه عزادار باشیم؛ چون ارواح آنها در ما نیست، محورهای آنها در ما نیست، مقاصد آنها که منشور ولایة الله است که قرآن است، در ما نیست. بنابراین ما امتی هستیم که همیشه باید برای خود عزا بگیریم که چرا ما این انوار قدسی الهیه را خاموش کردیم؟

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».